

# ضیافتی به صرف خون

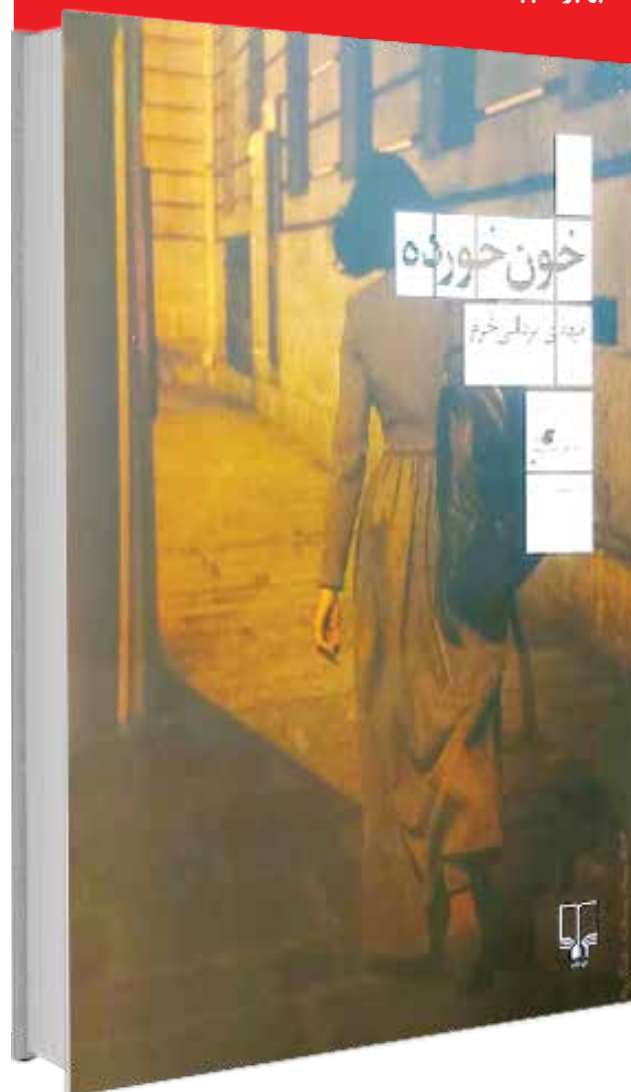
## خوراندن خون به خورد مخاطب



مصطفی جواهری  
آموزگار

خون خورده، چهارمین و آخرین رمان مهدی یزدانی خرم است. کتابی که روایتگر مرگ پنج برادر تهرانی در سال‌های دهه شصت است. نخ تسبیح داستان، جوانی به اسم محسن مفتاح است. فاتحه خوانی که در پی امرارمعاش در دوره دانشجویی ادبیات، شغل پدرش را ادامه داده است. یکی از نقاطی که هر هفته برای فاتحه خوانی به سراغش می‌رود، پنج قبر برادران سوخته است. پنج برادری که پنج داستان اصلی داستان، از آن آنهاست.

داستان اول، داستان ناصر سوخته است. ناصری که همراه دختر محبوبش، از تهران راهی کلیسای بیت اللحم اصفهان می‌شود. در یکی از گورهای تاریخی، شیئی ارزشمند دفن است که با ارزش مادی خود می‌تواند حال مادر بزرگ مریض مریم، خانه در مصادره و وضعیت وخیم زندگی دختر محبوب ناصر را بهبود ببخشد.



داستان دوم، داستان مسعود سوخته است. مسعودی که شهید چمران پیدایش کرده است و در آبادان و هنگام حصر، در حال جنگیدن است.

داستان سوم، داستان منصور سوخته است. برادر عکاس خانواده سوخته که برای یک مأموریت خبرنگاری راهی سوریه می‌شود و بعد از آن در بیروت لبنان، گیر گروهک‌های تروریستی ضد شیعه می‌افتد. داستان چهارم داستان محمود سوخته است. برادری که عاشق دختری توده‌ای می‌شود و برای اثبات عشقش به او، شرط دختر را می‌پذیرد که عازم مشهد شود و داستان آخر، داستان طاهر سوخته است. برادری که با فاصله از برادرانش به دنیا آمده است.

از بین این پنج داستان، فقط داستان سوم، یعنی همان برادر عکاس است که ارزش ادبی دارد. باقی داستان‌ها، فاصله زیادی دارند تا به یک داستان درست تبدیل شوند. مهم‌ترین ضعف دو داستان اول و دو داستان آخر، منطق روایی سست آنهاست. پایان بندی‌هایی که گویی چون فامیلی این برادران، «سوخته» است، باید که حتماً بمیرند. مرگی که بی خود بی جهت است. درباره جزئیات ایرادات وارد به پیرنگ این چهار داستان می‌شود مفصل بحث کرد که در این مجال نمی‌گنجد.

در طول کتاب، با یک موتیف مهم مواجه هستیم: «تاریخ پر است از...». اصلی وجود دارد که جهت تثبیت یک گزاره، اگر آن را تکرار و تکرار و تکرار کنیم، به مرور حقایق آن اثبات می‌شود. نویسنده، با دقت و زیرکی از این ترفند استفاده کرده است که به مخاطب یادآوری کند خودش در حال روایت کردن تاریخ است و طرف روبه‌رویش هم در حال خواندن تاریخ در شمال رمان. البته اینکه چقدر این داستان، بر پایه تاریخی حقیقی است، جای تأمل و موشکافی دارد.

از عناصر قوام یافته کتاب، باید به دور روح سرگردانی اشاره کرد که در دو کتاب قبلی نویسنده حضور داشتند. دوروحی که راوی دیگری، آنها را هرازگاهی نشان مخاطب می‌دهد و با اضافه کردن گفت‌وگوی این دو، چاشنی بجا و به اندازه‌اش را وارد داستان می‌کند. در این کتاب با پل زدن‌هایی ظریف، ماجرای روح خبیث خالد را متوجه می‌شویم. روحی که متعلق به یکی از سربازان صلاح الدین ایوبی است. شاید بتوان گفت مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه ضعف کتاب، ورود بی خود بی جهت صلاح الدین ایوبی به کتاب است. در طی پیش رفتن رمان، نویسنده با استفاده از ترفند سیال ذهن، بین حوادث زندگی برادران سوخته و فتح قدس توسط صلاح الدین در رفت و برگشت است. رفت و برگشتی که اگر از داستان حذف کنیم، خللی به داستان برادران و حتی روایت راوی اصلی کتاب وارد نمی‌شود و پرواضح است که اگر شخصیت، خرده داستان یا رخدادی به پیشبرد داستان کمکی نکند یا به عبارتی ساده‌تر، نبودش برای جهان داستان تفاوتی نکند، استفاده از آن کار گزافی است. اینجاست که با یک سؤال اساسی روبه‌رو هستیم: «که چه بشود؟» پنج برادر، باروش‌های مختلف، کشته می‌شوند. چه حرف، اندیشه یا مضمونی در پس پرده وجود دارد که باید ۲۷۱ صفحه خون بخوریم و آزار ببینیم؟ آقای دکتر حسین پاینده، کتاب ارزشمندی با نام «گشودن رمان» دارد. در آن کتاب به نکته ظریفی با این مضمون اشاره می‌کند که: «اگر نویسنده، نویسنده باشد، آغاز کتاب و سکانس افتتاحیه‌اش نقشی بسیار حیاتی دارد و می‌تواند بیانگر شمایی کلی از کتاب باشد.» با این وصف، برای درک بهتر رمان خون خورده، ناچاریم که به آغاز کتاب برگردیم. خصوصاً با نویسنده‌ای روبه‌رو هستیم که ادبیات را می‌فهمد و اهل جهان ادبیات است. نثرش، به واسطه مطالعات عمیق، متنوع، گسترده و حجیمش، نثری پخته، حساب شده و قدرتمند است. در آغاز کتاب با یک صحنه روبه‌رو هستیم: گریه‌ای که به تازگی مرده است. تنش خاکی است. داخل جوی خشکی افتاده است. خونی ارزشمند روی زمین ریخته و هدر شده و در جریان است. مردم، نظاره‌گر هستند و شخصیت اصلی داستان محسن مفتاح، بدون توجه به ارزشمند بودن این خون، پای روی آن می‌گذارد تا به فاتحه خوانی اش برسد؛ نمی‌شود از این صحنه که خالقش، نویسنده‌ای نمادپرداز است، بدون توجه به نمادها گذر کرد.

گریه‌ای جان داده که نماد ایران است. جوی خشک شده‌ای که آب داخل آن نیست. آب‌ها، پشت سدها مانده‌اند؛ سدهایی که تن‌های کودکانه ظاهرهای سوخته را درون خودشان خورنده‌اند و خون طاهر وارد جریان لوله‌کشی شهرها شده است. نویسنده، مخاطب را بدل از محسن مفتاح دیده است. مخاطب باید خون بخورد. چرا؟ چون نویسنده (بنا به نقل قول از خودش) ترسیم خشونت را دوست دارد. اصلاً مهم است که این خون خوری چه کارکردی دارد؟ بعید می‌دانم.



با یک سؤال اساسی روبه‌رو هستیم: «که چه بشود؟» پنج برادر، باروش‌های مختلف، کشته می‌شوند. چه حرف، اندیشه یا مضمونی در پس پرده وجود دارد که باید ۲۷۱ صفحه خون بخوریم و آزار ببینیم؟



با نویسنده‌ای روبه‌رو هستیم که ادبیات را می‌فهمد و اهل جهان ادبیات است. نثرش، به واسطه مطالعات عمیق، متنوع، گسترده و حجیمش، نثری پخته، حساب شده و قدرتمند است.